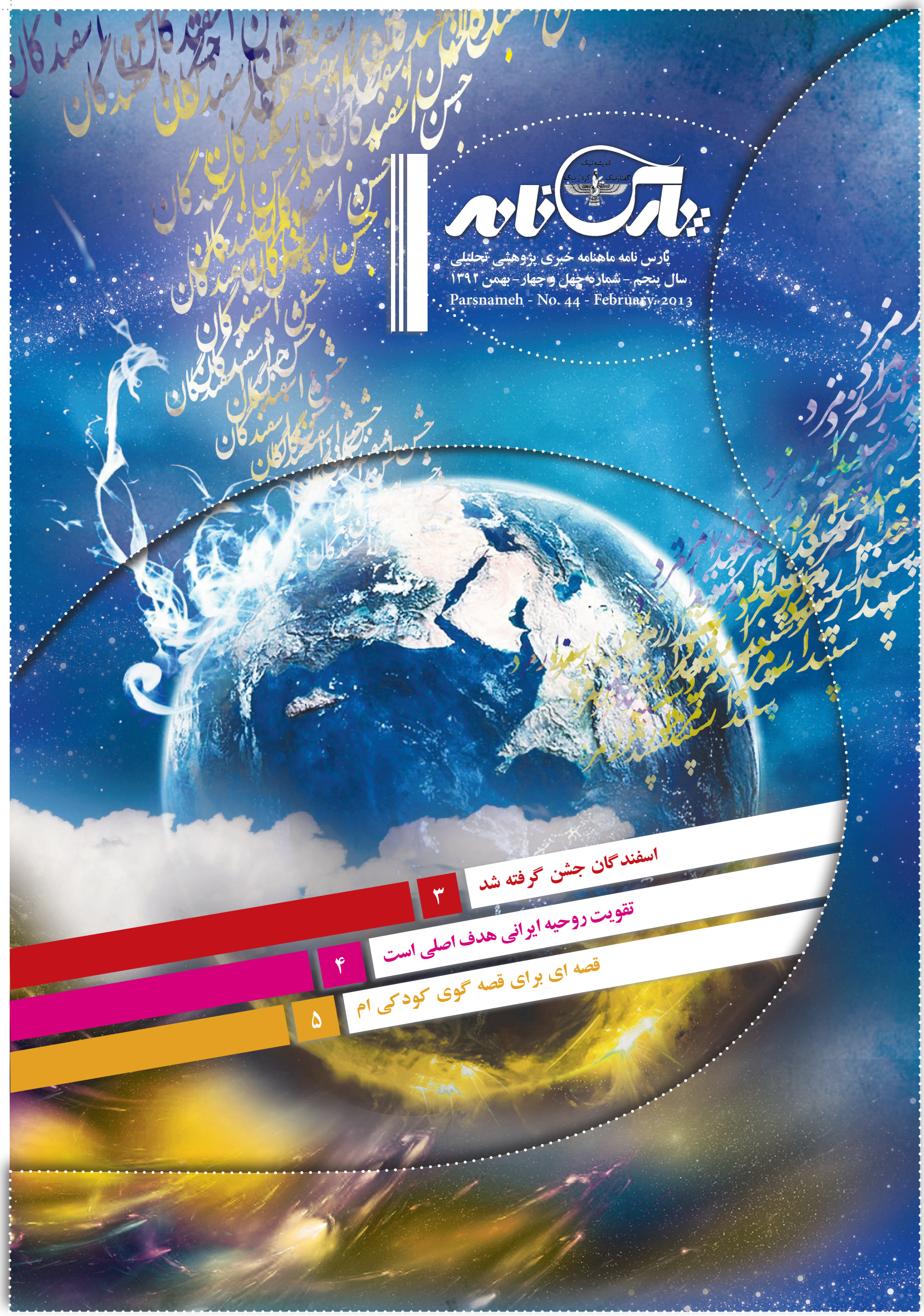

پارس نامه

پارس نامه ماهنامه خبری پژوهشی تحلیلی
سال پنجم – شماره چهل و چهار – بهمن ۱۳۹۲
Parsnameh - No. 44 - February 2013

اسفندگان جشن گرفته شد ۳
تقویت روحیه ایرانی هدف اصلی است ۴
قصه ای برای قصه گوی کودکی ام ۵

سرمقاله

چشم به راه بهار

جاودان بماند فروغ پر مهر آتش سده که میانه راه زمستان مژده بهاران دارد. سده گذشت و روزشمار پنجاه تایی باقی تا بهاری دیگر در راه زمان است. گویی صدای نفس های تازه زمین و خمیازه ریشه ها به گوش می آید، صدای ترک خوردن جویباران منجمد و فوج پرندگان مهاجر پیام سبزی دارد.

بهمن ماه را گذراندیم، ماهی که نامش همان وهمن است و پیامش نیک منشی. به راستی در ماهی که گذشت چند بار این پیام را در ذهن مرور کردیم و چقدر اندیشه مان را در برابر کژی ها مهار کرده ایم.

واپسین ماه سال به نام چهارمین امشاسپند، یعنی سپندارمزد است همان که آن را اسفند می خوانیم. نام پنجمین روز برابر است با نام ماه و زمان جشن سپندارمزدگان یا همان اسفندگان. زمین پیام رسان این ماه است چرا که مرامش جز آن مهری نیست که همه را نیک و بد، کم و بیش، فقیر و غنی و.. همه را در آغوش گرفته. زمین که برای فروتنی اش همین پس که دامن زیر پای همه گسترده.

زمین با دامنی گسترده از داده های نیک خداوندی و با آغوشی بخشنده که همواره می روید و می رویاند و پویا و زایاست، مرامی مادرانه دارد.

چه زیباست مرام مردمی که زمین را حرمت می نهند و نمی آلایند به پلشتی ها و نمی آزارند به بی مهری ها و نمی درند به جنگ و تاراج. زمین مهربان است و نامهربانی ها را بردبار است، حالا بگذریم که گاهی جایی دلش می لرزد، گاهی سینه اش به سرخی آتشفشان ها شکافته می شود، گاهی جایی تاب سر به صخره کوبیدن آبها را ندارد و سیل جاری می شود، گاهی...

اما یادمان باشد که در سینه اش گوهر های فراوان نهفته است، در دلش جز ریشه های سبز و جویباران زلال چیزی نیست و بر دامانش هر چه هست نیک و بجاست. به پاس پیام واپسین ماه سال به حرمت زمین و به گواهی وجودی به نام مادر، همین چند قدم مانده به بهار را با مرور این همه بینش زیبایی که از نیاکانمان وام داریم بگذرانیم.

نیمه های اسفند ماه روز درخت کاری است، این هم از همان فراموشی هاست! چند روزی مانده به بهار گاهی کسانی جاهایی درختی می نشانند و از پس آن فراوان است تصاویر مهیب مرگ جنگل های انبوه و دلخراش است صدای ناله تیغ هایی که درخت را بر زمین می زند، و این صدا میان هیاهوی این شهر گاه و بیگاه به گوش می رسد. زیباست که آیین روزی را درخت نشاندن قرار داده ایم اما زیباتر است اگر درخت سبزی را با بوی زغال و کباب نترسانیم از حریق و جوانه را هیزم نسازیم و پایش را آلوده نکنیم.

این ماه که بگذرد پنج روزه پایان سال است و نام های آخرین مجال گاهنبار سال، زمانی که غبار از خانه ها رفته ایم و آراسته و پاک بر راه بهار نشسته ایم. گاهنبار، به پاس داده های نیک خداوندی و گذران سالی دیگر از زندگیمان به داد و دهش می پردازیم و در شادمانی هم بهره می شویم.

امسال، اسفند ماه نیز سی روزه است و واپسین روز سال این روز افزوده را، اورداد می خوانیم که همین یک روز ساعت ها به انتظار سر رسیدن بهار می افزاید. همین یک روز زمان بیشتری را برای مهیا شدن فراهم می آرد.

به منش نیک آتش سده افروختیم، به مهر و فروتنی مادر را می ستاییم، درخت می نشانیم و زمین را حرمت می نهیم در واپسین گاهنبار سال با نوای مانتره هم آوا می شویم و از پس روز افزوده اورداد خوان نوروزی گسترده، چراغ به خانه آورده، گل در گلدان نشانده، شیرین کام و آرام و سرشار از شوق و آرزو در به روی بهار می گشاییم به خجسته آیین دیرین نوروز.

روز بزرگداشت جانباختگان ایران برگزار شد

مهمانی لاله ها با هدف بزرگداشت مقام و جایگاه شهیدان میهن ، همزمان با سراسر کشور در آرامگاه قصرفیروزه و با حضور مقامات کشوری برگزار شد.

مهمانی لاله ها، همزمان با سراسر کشور، در آرامگاه قصرفیروزه برگزار شد. این آیین از ساعت ۲ پسین با حضور مسئولان شهری و کشوری در آرامگاه قصرفیروزه آغاز شد و با شست وشوی نمادین آرامگاه جانباختگان زرتشتی، پایان یافت.

دکتر اسفندیار اختیاری، نماینده ایرانیان زرتشتی در این مراسم ، ضمن گرامیداشت یاد شهدا، آنان را افرادی دانست که هر یک از عزیزترین داشته خود گذشته تا آرامش و آسایش را به ما ارمغان دهند. وی سپس با برشمردن ویژگی های شخصیتی شهدا افزود: برخی از آنها دانش آموخته بهترین دانشگاه های ایران، تعدادی از آنها تنها فرزند پسر و حتی تنها فرزند خانواده بودند ولی برای پایداری ایران جان خود را ایثار کردند.

نماینده ایرانیان زرتشتی از خانواده های جانبازان، جانباختگان و ایثارگران به نیکی یاد کرد و از بزرگواری آنهادر نبود فرزندانشان سخن گفت.

دکتر رستم خسرویانی،رئیس انجمن زرتشتیان تهران نیز در این مراسم با بیان

آنکه آنگاه که نام شهید می آید خیلی راحت از آن می گذریم، گفت: شهید برای آرمان خود و حفظ کشورش، از جان خود می گذرد.

آیت الله حسن زاده، نماینده زریبافان،معاون ریاست جمهوری، دیگر سخنران این آیین بود که پیام معاونت ریاست جمهوری و رییس بنیاد شهید را که برای آیین مهمانی لاله ها در سراسر کشور منتشر شده بود را خواند. وی در بخشی از این پیام ، شهیدان را بندگان مخلص و پاک نیتی دانسته که سر افرازی کشور را با قطره قطره خون خود رقم زده اند.

طاهرنژاد، مدیر کل بنیاد شهید و امور ایثارگران، دیگر سخنران برنامه بود. وی در سخنان خود شهید را فردی دانست که خود حرکت است و به جامعه حرکت می بخشد. وی افزود: ما در هر مقامی که هستیم لازم است به یاد شهدا باشیم.

موبد رشید خورشیدیان نیز در سخنان کوتاهی، به روان وفروهر درگذشتگان درود فرستاد و به مسئولین خیرمقدم گفت.

سپس بخش هایی از اوستا را خواند.

تاج گوهر کوچکی(خادم)، مادر جانباخته، فرهاد خادم، نیز به نمایندگی از خانواده جانباختگان در جایگاه حضور یافت و در سخنان کوتاهی تمام خانواده شهدا را با یکدیگر آشنا دانست، چرا که فرزندانشان در راه وطن شهید شده اند.

علی الحسینی، مشاور رییس جمهوری، واپسین سخنران این آیین بود. وی در سخنان خود اصطلاح اقلیت را نادرست خواند و گفت همه به یک خدا باور داریم.

پایان بخش این آیین شست وشو و نثار گل به مزار شهدا بود. در این بین بالگرد نیروی انتظامی آرامگاه را گلباران کرد. در این مراسم همچنین گروه موزیک ارتش جمهوری اسلامی نیز به نواختن سرود ملی و دیگر مارش های نظامی در بین برنامه می پرداخت. در مراسمی مشابه در آرامگاه یزد نیز یاد شهدا گرامی داشته شد.

نوزدهمین نشست انجمن ها و ارگانهای زرتشتی سراسر کشور برگزار شد

نوزدهمین نشست انجمن ها و ارگان های زرتشتی سراسر کشور با گزارش هایی در مورد اقدامات برخی از نهادهای جامعه زرتشتی برای نوروز، اقداماتی در مورد درخت و خیله های پیر سبز، گزارش کمیته مددکاری و ادامه بررسی احوال شخصیه در شورای حل اختلاف زرتشتیان در یزد برگزار شد.

دکتر اسفندیار اختیاری نماینده زرتشتیان در مجلس شورای اسلامی در آغاز این نشست، از خدمات روانشاد جمشید ویرابی خادم پارس بانو و همسر شادروانش به نیکی یاد کرد. در ادامه با توجه به انتخابات انجمن های مختلف که در طول ۶ ماه گذشته برگزار شده بود و تعدادی از حاضران برای اولین بار در این جلسه حاضر می شدند وی به نحوه کارکرد این جلسه و کارگروه ها اشاره کرد.

نخستین بحث مطرح شده در مورد میراث فرهنگی زرتشتیان بود ؛ نماینده انجمن زرتشتیان یزد اعلام کرد که برنامه ریزی برای نوروز در آتشکده یزد به مانند سال های قبل خواهد بود با این تفاوت که از اداره کل میراث فرهنگی درخواست شده که قیمت ورودیه به دو برابر افزایش یابد.

نماینده انجمن کرمان نیز گفت که موزه زرتشتیان کرمان با افزایش محتوای آن همچون گذشته میزبان بازدید کنندگان خواهد بود. انجمن زرتشتیان تهران برنامه ریزی های اولیه جهت آدریان تهران توضیح داد. انجمن زرتشتیان اصفهان نیز از مدیریت فرهنگی آن استان سخن گفت. در این رابطه توضیح داده شد که میراث فرهنگی دارای دو بخش ملموس و غیرملموس است و بخش آداب و سنن نیز بسیار مهم است. در این رابطه مصوب شد تا هر انجمن زرتشتی ، پروژه ای فرهنگی را جهت ثبت در میراث فرهنگی کشور آماده کنند.

در ادامه جلسه نماینده انجمن قاسم اباد دلیل خود را مبنی بربازسازی جوی آب قاسم آباد بیان کرد در این رابطه انتقادهایی توسط برخی حاضران مطرح شد و همگان تاکید کردند که قبل از هرگونه بازسازی میراث فرهنگی، نظر کمیته فنی زیارتگاه ها باید گرفته می شد و در حال حاضر نیز نظر این کمیته فنی باعث خواهد شد تا کمترین صدمه به این میراث وارد شود.

سپس نماینده انجمن زرتشتیان شریف آباد یزد بحث های مختلفی در مورد زیارتگاه پیر سبز مطرح کرد در این راستا قرار شد سرو خشک پیر سبز به دلیل آنکه ریشه آن خشک شده و امکان افتادن آن زیاداست ، با نظر کارشناسان کوتاه شود تا وزن آن کاسته و باقیمانده آن به صورت اصولی حفظ و نگهداری شود. در رابطه با درخت چنار داخل پیر نیز قرار شد تا از نیروی کارشناسی برای حفاظت دقیق آن استفاده شود. نحوه بازسازی خیله ها نیز بحث بعدی بود که مقرر شد با نیک اندیشان مربوطه که در ابتدا نسبت به ساخت آنها اقدام کرده اند، مذاکره شود و چنانچه امکان آن وجود نداشته باشد با ذکر حفظ نام آنها به نفر بعدی واگذار شود. در رابطه با ساخت سازه های مختلف در زیارتگاه ها تاکید گردید که این نوع بناها نباید با بافت میراثی آن تضاد داشته باشد و هر گونه ساخت و ساز در مکانهای فرهنگی باید با مجوز کمیته بازسازی زیارتگاه ها و مکان های فرهنگی انجام شود. در این رابطه توضیح داده شد که میراث فرهنگی زرتشتیان متعلق به تمام زرتشتیان است و انجمن ها از طرف همکیشان مسئولیت نگهداری آن را برعهده دارد بنابراین مسئولیت آنها بیشتر از یک مالکیت معمولی است و باید در حفظ و نگهداری آن با نظر کارشناسان بیش از پیش اقدام شود.

انجمن زرتشتیان تفت و توابع یزد در رابطه با هیات ۳۰ نفری که با اطلاعیه ای مسئولیت نگهداری سرو چم را برعهده گرفته اند توضیح داد. در این رابطه تاکید شد که هر گروهی می تواند برای کمک به موضوعی تشکیل گردد ولی باید تدبیری دیده شود که در امور انجمن ها دخالت نکند و با اجازه آن انجمن به فعالیت خود ادامه دهند.

خانم خادم، گزارش کارگروه مددکاری را ارائه کرد، در این رابطه به دلیل مشکلات هماهنگی، مصوب شد تا تمام انجمن ها اسامی مددکاران خود به همراه تعداد مددجویان را مکتوب ارسال نمایند.

اسفندگان جشن گرفته شد

جشن اسفندگان - روز سپندارمزد امشاسپند از ماه اسفند- روز مادر و روز آفرینش زمین با هدف سپاسگزاری به مقام زن ومادر همچنین توجه بیشتر به کره زمین به عنوان مادر طبیعت برگزارشد.

در تهران سازمان زنان زرتشتی با برگزاری مراسمی شاد این روز بزرگ را گرامی داشت.

در این مراسم از بانو دکتر ماه بانو تاتا مادر علم آمار ایران به عنوان بانوی نمونه تقدیر شد.

در یزد ،کمیسیون بانوان یزد این آیین را با برگزاری گهنبار پاس داشت. همچنین نمایشگاه و فروشگاه کارهای دستی بانوان یزدی برگزار شد. در برخی محله ها نیز اسفندگان با باشندگی همکیشان جشن گرفته شد.

در شیراز این جشن با باشندگی بانوانی که لباس های سنتی به تن داشتند،برگزار شد. در این برنامه همچنین بسیاری از بانوان با آوردن سالاد الویه درجشنواره سالاد الویه شرکت کردند.

در کرمان این مراسم با برگزاری جشن و سخنرانی همراه بود. همچنین در این مراسم ازنفرات برتر مسابقات کتابخوانی تجلیل شد.

اسفندگان در بسیاری از مدارس از جمله جمشید جم و... نیز جشن گرفته شد.

ایرانیان در درازنای تاریخ یکتا پرست بوده اند

افتخار ایرانیان یکتاپرستی و توجه ویژه به ارزش های اصیل انسانی بوده و هست.

دکتر اسفندیار اختیاری نماینده زرتشتیان در مجلس شورای اسلامی، در پاسخ به سخنرانی آیت الله مصباح یزدی نماینده مردم تهران در مجلس خبرگان رهبری که در مجتمع فرهنگی یاوران مهدی (عج) اشاره کرده بود که نباید به آتش پرستی پدران خود افتخار کنیم، طی نامه ای ضمن انتقاد معنا دار به مطالب ارایه شده، یادآوری کرد: افتخار ایرانیان این است که در درازنای تاریخ یکتاپرست و پرستنده خداوند یکتا و بی همتا بوده اند. ایرانیان همچنین بر اساس آموزه های الهی خود، ارزش های انسانی و انسانیت را نیز همواره در سرلوحه کاری خود قرار داده اند.

وی گفت: در تاریخ یک کشور فرازها و فرودهایی وجود داشته که خوشبختانه در این کشور اهورایی سهم افتخارات در تمدن سازی، بسیار بیش از دیگر سهم های آن بوده است. ایرانیان با کشف و شناختن آتش، این فروغ اهورایی و عنصر با ارزش، آغاز کننده عصر تمدن و پدید آورنده تحولات عظیم در زندگی بشر بوده اند و با نگهداری، آن را به جهانیان عرضه کردند که این یک افتخار غیر قابل انکار ایرانیان است.

اختیاری تاکید کرد: در شرایطی کنونی کشور، همه گروه ها، ادیان، اقوام و نژادها نیاز به همدلی و همراهی دارند، نکته ای که بارها در سخنان ارزشمند مقام معظم رهبری نیز بدان تاکید شده است. اینگونه اظهار نظرها که شائبه رسیدن به اهداف سیاسی خاص را در بر دارد و در این راه بدیهیات تاریخ این کشور پرافتخار را به زیر سئوال می برد، به هیچ عنوان به صلاح نمی باشد.

آیت الله مصباح یزدی درسخنرانی در مجتمع فرهنگی یاوران مهدی(عج) گفت: نباید به آتش‌پرستی پدران خود افتخار کنیم، زیرا آن فضیلتی نیست، باید به ایران به دلیل منسوب بودن به اهل‌بیت(ع) افتخار کنیم.

مجلس شورای اسلامی
دوره نهم

نماینده ایرانیان زرتشتی
دکتر اسفندیار اختیاری
Dr. E. Ekhtiyari
Zoroastrian M.P.

تاریخ: ۱۳۹۱/۱۱/۳۰
شماره: ۲۹/۴۵۲
پیوست: ندارد

به نام دانای بزرگ هستی بخش

جناب آقای آیت الله محمد تقی مصباح یزدی
نماینده محترم مردم تهران در مجلس خبرگان رهبری

با درود فراوان

احتراماً بدینوسیله ضمن انتقاد معنادار به سخنان اخیر جنابعالی در مجتمع فرهنگی یاوران مهدی(عج) و منسوب کردن "پدران خود به آتش پرستی" که سبب آزرده خاطر شدن ایرانیان شده است، یادآوری می‌نمایم، افتخار ایرانیان این است که در درازنای تاریخ یکتاپرست و پرستنده خداوند یکتا و بی‌همتا بوده‌اند. ایرانیان همچنین بر اساس آموزه‌های الهی خود، ارزش‌های انسانی و انسانیت را نیز همواره در سرلوحه کاری خود قرار داده‌اند.

در تاریخ یک کشور فرازها و فرودهایی وجود داشته که خوشبختانه در این کشور اهورایی سهم افتخارات در تمدن سازی، بسیار بیش از سهم‌های آن بوده است. ایرانیان با کشف و شناختن آتش، این فروغ اهورایی و عنصر با ارزش، آغاز کننده عصر تمدن و پدید آورنده تحولات عظیم در زندگی بشر بوده‌اند و با نگهداری، آن را به جهانیان عرضه کردند که این یک افتخار غیرقابل انکار ایرانیان است.

همانگونه که جنابعالی در سخنان خود به خوبی بیان داشته‌اید "نباید هر هدفی را با هر وسیله‌ای بدست آورد" و اینجانب نیز به آن باور دارم. در شرایط کنونی کشور، همه گروه‌ها، ادیان، اقوام و نژادها نیاز به همدلی و همراهی دارند، نکته‌ای که بارها در سخنان ارزشمند مقام معظم رهبری نیز بدان تاکید شده است. اینگونه اظهار نظرها که شائبه رسیدن به اهداف سیاسی خاص را در بر دارد و در این راه بدیهیات تاریخ این کشور پرافتخار را به زیر سئوال می برد، به هیچ عنوان به صلاح نمی‌باشد.

با سپاس
اسفندیار اختیاری

تهران - میدان بهارستان
مجلس شورای اسلامی ایران
طبقه ششم - شماره ۶۲۶
تلفن: ۰۲۱-۳۳۵۵۶۱۷۸
دورنگار: ۰۲۱-۳۹۹۳۲۳۹۰
پیام نگار: ۰۹۳۵۵۶۶۶۴۱۵
info@eekhtiyari.ir
www.eekhtiyari.ir
Dr.E.Ekhtiyari - Zoroastrian M.P. - 6th Floor - No. 626 - Parliament of I. R. IRAN - Baharestan Sq.-Tehran-Iran
Tel: ++98 21 33556178
Fax: ++98 21 39932390
S.M.S: ++98 9355466415

برگزاری جام وهمن

دوازدهمین دوره مسابقات والیبال جام وهمن از ۱۹ تا ۲۲ بهمن ماه ۱۳۹۱ در تالار ورزشی یگانگی برگزار شد.

در این دوره از مسابقات که در دو رده بانوان و آقایان برگزار شد تعداد ۹ تیم در رده آقایان با اسامی : پولاد کسنویه - جوانان نرسی آباد - کانون دانشجویان زرتشتی - آینده سازان اشتاد - اردشیر همتی کرمان - اشتاد مریم آباد - منتخب- آدریان -سازمان و باشگاه جوانان زرتشتی یزد و تعداد ۸ تیم در رده بانوان با عناوین : یاران آرمین - آدریان- پارسه شیراز - اردشیر همتی کرمان - سازمان و باشگاه جوانان زرتشتی یزد - آراد - کانون دانشجویان زرتشتی - گردآفرید حضور داشتند که در تاریخ ۱۳ بهمن ماه طی مراسم قرعه کشی که در محل انجمن یانشوران یزد برگزار شد هر رده به دو گروه مختلف تقسیم بندی شدند.

برنامه افتتاحیه این مسابقات شامگاه روز پنج شنبه ۱۹ بهمن ماه در ساعت ۷ پسین با سرایش بندهایی از گاتها و سخنرانی اسفندیار اختیاری نماینده ایرانیان زرتشتی در مجلس و ساسان فرودی دبیر انجمن یانشوران مانتره آغاز و با اجرای حرکا ت نمایشی با دوچرخه و رژه تیم های شرکت کننده پایان یافت .

پس از ۴ روز برگزاری مسابقات در نهایت ۲ تیم اشتاد مریم آباد و سازمان و باشگاه جوانان زرتشتی یزد به دیدار پایانی رده آقایان راه پیدا کردند که در نهایت تیم سازمان و باشگاه جوانان زرتشتی یزد توانست با نتیجه ۲-۱ از سد تیم اشتاد مریم آباد گذشته به مقام قهرمانی دست یابد. تیم اردشیر همتی کرمان نیز عنوان سومی را از آن خود کرد

در رده بانوان نیز مسابقه فینال بین دو تیم گردآفرید و سازمان وباشگاه جوانان زرتشتی یزد انجام شد که همانند رده آقایان تیم سازمان و باشگاه جوانان زرتشتی یزد توانست به عنوان قهرمانی دست یابد و پس ازتیم گردآفرید نیز تیم پارسه شیراز به مقام سومی دست یافت.

مراسم پایانی دوازدهمین دوره جام وهمن نیز شامگاه ۲۲ بهمن ماه با اهدای جوایز به نفرات و تیمهای برترو تقدیر از داوران و تیم پزشکی این مسابقات برگزار گردید.

خبرهای کوتاه

گردش ۶۱ انجمن یزد برگزیده شد

هیات مدیره گردش ۶۱انجمن یزد، انتخاب شد.انتخابات انجمن یزد، ۲۰ بهمن ماه و با حضور نماینده فرمانداری یزد برگزار شد.

در این انتخابات ۱۵ نفر نامزد هموندی در هیات مدیره بودند. هیات مدیره انجمن زرتشتیان یزد ۱۱ عضو اصلی دارد. نتایج شمارش آرا به این شرح اعلام شده است:

اردشیر اردشیرپور، سهراب فیروزفر، فریبرز آتشبند، برزوخادمی، بهرام باستانی، اردشیر مالی، رستم فرامرزی، کوروش شهریاری، رستم بهرامیان فرشید، کیخسرو رستمی، شاپور موبد.

اعضای جانشین عبارتنداز:افشین خسرویانی، ایرج خسروی، بمان کیانی حسن آباد ،رستم پوروشسب

همایش بین المللی ادیان توحیدی برگزار شد

دومین همایش بین المللی ادیان توحیدی،باحضور مقامات و مسئولان استانی و کشوری و نیز اندیشمندانی از سراسر کشور و میهمانانی از سایر کشورها در هتل عباسی اصفهان برگزار شد.

این همایش با حضور اندیشمندان و پژوهشگران ادیانی به نمایندگی از چهار دین توحیدی و با حدود ۲۰۰ مقاله پیرامون موضوع « کار و تولید از منظر ادیان توحیدی » به سه زبان عربی . انگلیسی و فارسی در سطح ملی و بین المللی برگزار شد.

همایش امسال در دو بخش عمومی و تخصصی برگزار شد که در بخش ارائه مقاله دکتر مهران سپهری مقاله ای با عنوان « نگرش فراگیر فرد- جامعه.اندیشه- وجدان. گیتی- مینو.کار- هنجار.تولید- آبادانی در دین زرتشتی » ارائه کرد . همچنین مقاله ای با عنوان « فرهنگ کار در دین زرتشتی و تاریخ ایران باستان » توسط موبدیار مهران غیبی ارائه شد.

کتاب دکتر مزداپور برگزیده سال شد

واژه و معنای آن از فارسی میانه تا فارسی؛ نوشته دکتر کتایون مزداپور به عنوان کتاب برگزیده سال انتخاب شد. دکتر مزداپور در برنامه ای که برای برگزیدگان کتاب سال برگزار می شد، جایزه خود را از ریاست جمهوری دریافت کرد.

اثر دکتر مزداپور از میان بیش از ۲۵ هزار جلد کتاب تالیف شده پارسال به میان ۲۶ اثر برگزیده راه یافته است. واژه و معنای آن از فارسی میانه تا فارسی، کتابی است که به بررسی واژه های زبان فارسی و گذر معنایی آنها در طول زمان پرداخته است.

این کتاب توسط انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی به چاپ رسیده است. پیش از این در بزرگداشتی از دکتر مزداپور، این کتاب مورد بررسی قرار گرفته بود.

آیین قدردانی از برگزیدگان سی امین دوره کتاب سال و بیستمین دوره جایزه جهانی کتاب جمهوری اسلامی ایران با حضور دکتر احمدی نژاد، رییس جمهور، محمد حسینی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و تنی چند از مسئولین وزارت ارشاد برگزار ظشد.

برگزاری گهنبار توجی همزمان با ۲۲ بهمن

همکیشان یزدی همزمان با ۲۲ بهمن ،آیین گهنبار توجی را برگزار کردند. موبدیاران خدامراد گنجی، رستم کاووسی و بمان کیانی، برگزاری آیین گهنبار و اوستاخوانی را در این آیین انجام دادند..

پس از اوستاخوانی، موبدیار گنجی در سخنانی به آیین گهنبار و این جشن پرداخت.

پروین فرخانی، فرنشین انجمن زرتشتیان یزد نیز پس از گفتاری درباره‌ی جانباختگان همکیش که جانشان را در راه دفاع از میهن داده‌اند، گفت: «زرتشتیان در درازای تاریخ برای ماندگاری ایران بسیار از جان گذشته‌اند.»

وی همچنین درباره‌ی بخشی از وقفیات انجمن زرتشتیان یزد و برنامه‌ای که انجمن برای ساماندهی آن‌ها دارد، گفت. سپاسداری از آتشبندهای آتشکده‌ی یزد از دیگر برنامه‌های این آیین بود.

پرسه همگانی اسفندماه برگزار شد

پرسه همگانی اسفندماه، روز اورمزد و اسفندماه برابر با ۲۵ بهمن ماه برگزار شد. این پرسه، در تهران از ساعت ۸ بامداد در تالار ایرج آغاز و تا ۱۱ ادامه داشت.

در یزد و سایر شهرهای زرتشتی نشین نیز آیین پرسه اسفندماه برگزار و بسیاری از همکیشان با حضور در آرامگاه ها یاد درگذشتگان را گرامی داشتند.

در گفت و گو با نخستین فرهادی مطرح شد:
تقویت روحیه ایرانی هدف اصلی است

منوچهر باستانی

جامعه زرتشتی انجمن ها و سازمان های زیادی را در خود دارد که هرکدام فعالیت های گوناگونی را در جامعه انجام می دهند. ولی به جرات تنها ارگانی که به طور مداوم مشغول فعالیت های فرهنگی وملی است، بنیاد فرهنگی وهنری جمشید جاماسیان است . بنیادی که در سال ۱۳۷۹ تاسیس شده است و تا به امروز به طور مستمر مشغول فعالیت های فرهنگی است . فعالیتی که طبیعتا با مشکلات زیادی همراه است . به سراغ مدیر فعلی و همه کاره این بنیاد رفته ایم تا بیشتر با خود او و فعالیت ها و مشکلات کاری اش آشنا شویم :

لطفا خود را به صورت کامل معرفی کنید :

نخستین فرهادی هستم ، متولد ۷ اردیبهشت ۱۳۳۹. همسرم بوذرجمهر پرخیده است و دارای ۴ فرزند با نام های بهار ، آناهیتا ، خسرو وبهزاد هستم . تحصیلاتم در حد دیپلم متوسطه است.

از چه تاریخی وارد بنیاد شدید و پیش از شما چه افرادی آنجا فعال بودند :

من از سال ۸۰ تا به الان اینجا هستم .قبل از من آقای کیخسرو خادم فعالیت داشتند که کلاس ها و تورهای مختلف را برگزار می کردند و در دوسال اول هم که من اینجا فعال بودم آقای خادم هم بودند. بعد از رفتن ایشان به امریکا، آقای جمشید کیومرثی که مدیر مسئول هفته نامه امرداد بودند گاهی به اینجا سر می زدند که ایشان هم رفتند. در حال حاضربه تنهایی هم مستخدمم هم رئیسم هم برنامه ریزم، خلاصه همه کاری می کنم.

آیا خانواده پدری شما در کار فرهنگی حضور داشتند و محیط خانواده باعث شد تا شما به این شاخه گرایش پیدا کنید :

تا حد کمی ، تا زمانی که من کرمان بودم فعالیت های زیادی در کرمان نبود ولی از وقتی که با همسرم آشنا شدم تا زمانی که ازدواج کردیم من هم شروع به فعالیت کردم . در کرمان آقای فرهنگ ضیاطبری و گوهرخانم همسر ایشان فعالیت هایی داشتند که من هم کمی به آنها کمک می کردم . بعد که به تهران آمدیم بچه دار شدم و در گیر تربیت فرزندان. در آن زمان همسرم هفته نامه ای با عنوان ندای زرتشتی را در سال ۵۷-۵۸ با کمترین امکانات و با استنسیل و قلم و به صورت دست نویس منتشر می کرد که من هم در گوشه ای از کار کمک ایشان بودم . یادش بخیر آقای هوشنگ نامداریان، اقای جمشید بزرگچمی هم همکارفرهنگی ما در این نشریه بودند. ولی در آن زمان بیشتر فعالیت من تربیت فرزندان بود از سال ۱۳۸۰ بود که به صورت جدی وارد کارهای فرهنگی شدم .

تاریخ تاسیس بنیاد جمشید از چه تاریخی است و مجوز فعالیت آن به چه صورت است :

بنیاد جمشید در سال ۱۳۷۹ تاسیس شده است و مجوز فعالیتش در خصوص ارتقا و بقای کارهای فرهنگی، نگهداری فرهنگ و آیین گذشتگان است که البته فعالیت هایش لزوما نبایستی مرتبط با دین زرتشتی باشد. درآمدی هم که از اینجا کسب می شود می بایست خرج کارهای فرهنگی شود.

آیا فعالیت های بنیاد از ابتدا در همین شاخه ها بوده است ؟

از ابتدا برنامه های نشست بوده است ولی نه به این صورت پررنگ و هفتگی . درکارهای نمایشی فعال بوده و حتی در جشنواره تئاتر یزد هم مقامی کسب کرده است . برگزاری جشن ها هم از ابتدا بوده به عنوان مثال آقای خادم در آن زمان جشن مهرگا ن را طی ۷ روز در خانه نرگس برگزار کردند ولی برگزاری همایش ها و بزرگداشت ها را من شروع کردم و خاطرم هست اولین برنامه بزرگداشت فریدون مشیری بود.

چقدر آقای پرخیده در این جهش‌های‌فرهنگی شما نقش داشتند و آیا ایشان باعث علاقه شما شدند یا خود شما از ابتدا علاقه‌مند بودید:

من خیلی دوست داشتم تا مدیر یک مدرسه ای باشم . به نوعی علاقه مند فعالیت های فرهنگی بودم ولی حضور و راهنمایی های همسرم بسیار موثر بوده و واقعا کمک کار من بوده است. ایشان خیلی به من کمک می کنند و واقعا ازایشان ممنونم .

آن سال های ابتدایی که در بنیاد مشغول شدید چه سمت و فعالیتی داشتید :

مدیر داخلی بودم. درابتدا آقای خادم راهنمای من بودند و بعد از ایشان من خودم تمام کارها را انجام می دادم. بنیاد جمشید یک هیات موسس دارد که البته الان دیگر حضور ندارد. در حال حاضرآقای رستم بهدین به عنوان رئیس و دارای حق امضا هستند. ولی در کل، تمامی کارها برعهده من است، با اینکه بطور رسمی سمتی ندارم . فقط در صورت جلسه ای که آقای کیومرثی نوشتند و به امضای باشندگان رسیده، من به عنوان مدیریت بنیاد منصوب شده ام.

هزینه های بنیاد جمشید از کجا تامین می شود ؟

قبل از انتخاب آقای اختیاری در مجلس بنیاد جز هیچ انجمن و ارگانی نبود و بودجه ای نداشتیم . فقط یک فقره بودجه ۲ میلیون تومانی توسط نماینده وقت و آن هم با خواهش به ما تعلق گرفت که خرج بازسازی سرویس بهداشتی بنیاد شد ولی از وقتی آقای اختیاری نماینده هستند، بنیاد جز سازمان ها قرار گرفته و با امتیازهایی که ایشان به ما دادند سالیانه بودجه ای به ما تعلق می گیرد و واقعا به خاطر همین بودجه تا بحال فعال مانده ایم و مخارج بزرگداشت و ... را پرداخت می کنیم.

آیا بنیاد درآمدی به غیر از بودجه ای که فرمودید دارد :

ما کلاس های آموزشی برگزار می کنیم و در بعضی از این کلاس ها شهریه ای گرفته می شود که البته درصد بسیاری از آن، خرج حق الزحمه استاد وهزینه های جانبی می شود .

شما به عنوان یک بانوی زرتشتی فعال در کارهای فرهنگی با چه مشکلاتی درگیر بوده اید :

مشکلات کاری زیاد بوده است که طبیعی است ولی در جامعه شاید بیشتر درگیر حرف و حدیث های دیگران بوده ام که البته همیشه با وجدان راحت که کارم را درست انجام داده ام به فعالیتم که همان شناساندن فرهنگ و جامعه و آیین و سنت است ادامه داده ام و در این راه نه چشم داشتی داشتم و نه به دنبال شهرت بوده ام .

آیا تا به حال در نشست هایی که برگزار کرده اید به مشکلی بر خورده اید و گله و شکایتی بوده است:

زیاد اتفاق می افتد. همین چندوقت پیش متاسفانه از صحبت های یکی از اساتید گله شده بود که من خودم در جلسه بعد به حاضران گفتم که وقتی استاد به عنوان سخنران در اینجا حضور پیدا می کند دیدگاه ها و نظرات خودش را در رابطه با موضوع مطرح شده دارد و من در سطحی نیستم که بخواهم نظرات ایشان را رد و یا نقد کنم و از آنها خواستم که به عنوان شنونده صحبت های اساتید را شنیده و در مورد آنها تحقیق کنند و اگر لازم بود حتی می توانند نقد هم بکنند. در واقع بنیاد جمشید تائید کننده صحبت های یک سخنران نیست و در صلاحیت تائید و یا رد مطالب عنوان شده نیست .

یکی از موضوعات دیگری که با آن زیاد درگیر هستیم اعتراض همکیشان به حضور غیر همکیشان در نشست ها و برنامه های بنیاد است. ولی واقعیت این است که بنیاد یک مکان فرهنگی است و فعالیت های ما در راه خدمت به فرهنگ و آئین ایران است. به نظر من اول ایرانی بودن، بعد انسان بودن و سوم دین یک فرد حائز اهمیت است ، دین یک موضوع بسیار شخصی است وما در اینجا کاری به دین نداریم و افرادی که در اینجا حضور دارند به دنبال فرهنگ ایرانی هستند و من باید پذیرای آنها باشم.

فکر نمی کنید به این علت که افراد غیر همکیش اینجا حضور دارند، همکیشان کمتر حضور پیدا می کنند و محیط را امن نمی دانند؟

نمی دا نم. فکر نمی کنم بازتاب بدی داشته باشد. من بیشتر حس می کنم که فرهنگ برای جامعه ما از درجه اهمیت کمتری برخوردار است . هنوز به اهمیت شاهنامه پی نبرده ایم ونمی دانیم که هرکدام از فرزندان ما باید شاهنامه را بخوانند و بدانند.

معیار انتخاب اساتید کلاس ها چیست؟ آیا شما افراد را انتخاب می کنید یا به درخواست خودشان است :

گاهی اوقات به درخواست بعضی از افراد فرصتی برای سخنرانی در موضوعی خاص داده می شود . در مناسبت های دینی من از عزیزانی که تخصص دارند دعوت می کنم ودر موضوعات دیگر نیز با اساتید تماس می گیرم و ازآنها می خواهم موضوعی را عنوان کنند و من وقتی را برایشان می گذارم.

موضوعات را برچه مبنایی اولویت بندی می کنید؟

اگر مناسبتی باشد موضوعات را بر این مبنا مشخص می کنیم مثلا مراسم درگذشت تختی که برنامه ای ویژه آن برگزار کردیم. جشن های ماهانه را حتما برگزار می کنیم. اگر قرار باشد از کسی یادی کنیم می کنیم و اگر مناسبتی نباشد که به بقیه موضوعات می پردازیم. اگر پژوهشگری باشد و در مورد موضوعی پژوهش کرده باشد با توجه به نوشته آنها وقتی تنظیم می کنیم.

فکر نمی کنید که یکی از علت های مخالفت عده ای از همکیشان به خاطر کمکی است که شما از جامعه زرتشتی می گیرید ولی خرج مابقی جوامع می کنید :

آیا هرکس که بخواهد اینگونه فکر کند می شود زرتشتی؟ نمیشه، ما اگر پیرو راه اشوزرتشت باشیم، باید به زنان و مردان هفت کشور زمین اهمیت بدهیم، ما همه ایرانی هستیم و هیچ فرقی نمی کند. کاری که ما می کنیم و قدمی که ما بر میداریم در راه فرهنگ ایران است. زرتشتی و غیر زرتشتی ندارد ما همه ایرانی هستیم.

فکر می کنید بنیاد چقدر به هدفی که مشخص کرده رسیده است و ارزیابی شما از بازده کاری بنیاد چه بوده است :

به نظر من بازدهی صد در صد است و خودم خیلی راضی هستم . فکر می کنم به آن هدفی که مشخص کرده ایم رسیده ایم.

چه برنامه های جدیدی را مدنظر دارید:

ما جدیدا شنبه ها کلاس حافظ خوانی رو به استادی پرفسور آمی سما که حافظ شناس و مولوی شناس هستند برگزار می کنیم.

کلاس اسطوره شناسی که البته یک دوره داشتیم با خانم دکتر دارا ، کلاس تاریخ ایران باستان پیش از اسلام که آن هم یک دوره با اقای بهرام روش ضمیر برگزار شد.کلاس های زبان های باستان که اگر به حدنصاب برسد برگزار می کنیم که البته قسمت اوستایی را آقای بهمردی و پهلوی آن راخانم دکتر دارا درس می دهند.

آیا استقبال از این برنامه ها همیشه خوب بوده است :

یک زمانی استقبال بیشتر بود ولی الان بطور ثابت بین ۳۰ تا ۳۵ نفر در این برنامه ها حضور دارند.

امروزه شعار دادن به شدت در جامعه ملموس است . آیا بنیاد جمشید هم در دام شعار افتاده است یا واقعا با ایمان و باورتلاش می کند؟

شعار که نیست، حتما باور است . کارهایی اینجا انجام می شود وباعث شده تا عده ی بسیاری از این کلاس ها و بحث ها سود ببرند.اگر ما باور نداشتیم به سادگی خسته می شدیم و همین شرکت کنندگان هم به سادگی دل می بریدند. ما افرادی را داریم که سال های سال است در برنامه های ما شرکت می کنند و حتی در پاره ای مواقع حاضر به کمک وهمکاری بوده اند تا این چراغ همیشه روشن بماند . دوستان زیادی هستند که بنیاد جمشید را دوست دارند و برای زنده نگه داشتن فرهنگ ایرانی همه تلاش می کنند .

قصه ای برای قصه گوی کودکی ام

سیما دینیاریان

یکی بود یکی نبود، زیر گنبد کبود غیر از خدای مهربون هیچکس نبود
این آغاز داستان های کودکی ما و همه کودکان این سرزمین بوده و هست. آغاز داستان هایی با دنیایی رنگین و آدم هایی که گاه رویای شبانه کودکی ما را می ساختند.
حالا می خواهم من برای او بنویسم، که یکی بود و یکی نبود، زیر گنبد کبود غیر از خدای مهربون دنیایی بود پر از آدم های جور واجور. توی این دنیای بزرگ، یه جای دور توی یه شهر قشنگ، تو بودی، تویی که امروز بهانه ای است برای سپاس وجودت، تویی که شدی کلید واژه نوشته این بار من، تویی که همیشه داستان ها گفته ای. این بار من می خواهم هرچند کوتاه و با انبوهی از نادانسته ها و ناگفته ها داستان خودت را بگویم که وجودت تجلی زیباترین معانی هستی است.
می خواهم داستان اویی را بگویم که داستان های کودکی پر است از تصاویرش.
می نوشتم! که توی این دنیای بزرگ، یه جای دور، توی یه شهر قشنگ، مادر بزرگی هست مهربان و به تمام معنی بزرگ. یاد کودکیم بخیر مادر بزرگ، وقتی از راه دور می رسیدیم و از سر کوی خانه تان بوی عود و اسپند شوق سر رسیدن به آغوشت را دوچندان می کرد. وقتی می رسیدیم آب پاشی بود ورودی خانه و صدای کوبه در که زیر طاق کوچه می پیچید، قلبم تندتر از اشتیاق دیدارت می تپید.
در که می گشودی با مکنایی گل دار، صورتی گشاده و کلامی پر از مهر و شادباش مرا در آغوش می کشیدی و آن لحظه آغوش تو پناهی بود پر از امید و عشق.
سپیده دم نزده بود که روشنی به خانه می آوردی، خروس که رسیدن خورشید روز را آواز می داد طنین اوستای تو به «برساد»ش می رسید.
نمی دانم از کجای شب رسیدن من مسافر را به انتظار می نشستی که وقتی می رسیدم آتش تنور تند بود و بوی نان تازه هوش از سر این نوه خواب آلوده تازه از راه رسیده می برد، لقمه ای نان و چای شیرین تازه دم جانی دیگر بود که به دستان تو به تن خسته من می رفت.
و رختخواب مهیا زیر طاقی بلند حیاط میان خانه، هلهله پرندگان از سر زدن طلایی خورشید، قایم باشک خورشید با ابر و سایه های دم به دمش، نوای باد که میان شاخه ها می پیچید، بوی نم، بوی عود و اسپند، بوی نان و... رویا ی شیرین بامدادی کودکی خرد در خانه مادر بزرگ بود.

حالا امروز، من، همان نوه کوچک شما، بزرگ شده ام و انگار آنقدر ... واقعا نمی دانم چه صفتی را برای خودم بگویم بجاست اما می دانم که هر چه این روزها این ماشین های لوکس و مدرن راه ها را نزدیکتر کرده اند انگار من فاصله ام از شما بیشتر شده.
مادر بزرگ، امروز، اسفندگان را می گویم بهانه ای شده که دلم برای آن گیسوان سیاه و سپید در هم بافته ات که بر شانه انداخته ای تنگ شود. نوه ات گاهی که می آید مدام در پستو و کنار اجاق خانه دنبال ردی از خاطرات کودکی اش پی تو می گردد تا برسد به اتاق و وجود نازنین تو.
چه فرقی دارد، روزگار به بهای سپیدی گیسوان تو، با ردی از عبور زمان بر دستان و چهره ات، به بهای گران لرزش دستانت و به گرانی پاهای خسته از رفتنت، مرا نام جوانی داده. آری مادر بزرگ من جوانم و با همه جوانی که می گویند پر است از غرور و لبریز اشتیاق زندگی، تشنه دیدار تو، گاهی جاده شب را طی می کنم.
به یاد ندارم که پرسیده باشم خوبی مادر بزرگ؟ و شما در جواب چیزی جز خدا را شکر، بله که خوبم، زندگی اینطور هم بگذرد زیباست، گفته باشی.
یادم می آید یک بار پرسیدی چه خبر؟ و من با بی حوصلگی گفتم: چه خبر؟ هیچ!
شما گفتی که هیچ وقت نگویم «هیچ» و چه خبری مهم تر و بزرگتر از اینکه بگویم سلامتی که بزرگترین نعمت است.
مادربزرگ شما هنوز کلامت پر است از ترانه و شعر و قصه و حکایت و نقل. مادر بزرگ، هنوز عاشقی، هرچند بازی روزگار مجال عاشقی را زود از تو ربوده اما تو هنوز عاشقی و به یاد عشقت زندگی می کنی، هنوز گاهی که ساز وجودت کوک دلتنگی دارد غزل های عاشقانه نابی زمزمه می کنی که معنی عشق اشک را بر گونه می لغزاند. آنچه من و نسل من بلد نیست و یا از یاد برده، عاشق شدن و مهمتر از آن عاشق ماندن و عاشق زندگی کردن است.
مادربزرگ، داستان شاهنامه خواندن، بیت از نسیم شمال زمزمه کردن، حافظ و مولانا و سعدی خواندنت بسیار مرا شرمسار ندانستن هایم کرده، راحت تر بگویم بی سوادم، اصلا اولین بار شما برایم از نسیم شمال گفتی، حالا هی دلخوشیم به فلان دانشگاه رفتن و فلان رشته را با فلان مدرک خواندن است.
راستی این همه گاهی، جایی، آدم هایی از فال و تعبیر خواب و فلان کار را در فلان روز انجام دادن خوب است یا فلان روز مناسب چنین و چنان کاری نیست، کجا مال قدیم هاست؟! من که یک بار هم یاد ندارم که اینها را از مادربزرگم شنیده باشم، تازه هر وقت هم از جایی شنیده ام و بازگو کرده ام با لبخندی گفته ای که سرّ هستی را بنده خدا چه می داند و یا اینکه ما نمی دانیم همه چیز همه جا هست و یا اینکه هنوز آدم ها چیزهای زیادی از دنیا هست که نمی دانند.
مادربزرگ، از ایمانت هیچ نمی توانم بنویسم، از یقینت و باورت. گاهی که درمانده مشکلی می مانم محتاجم به اینکه جمله ای برایم دعا کنی چون دلگرمم به گشایش به واسطه دعای خیر شما.
مادربزرگ حالا که دارم مرور می کنم همه نشانه هایی که از مادر بزرگ در قصه ها هست را شما داری، بافتنی و کامواهای رنگی، دستی به دعا، آغوشی باز، چارقدی برای برداشتن اشک از گونه هایم، صدا و کلامی برای آرامش و امید و خلاصه وجودی سراسر عشق.
امروز اسفندگان است، روز حرمت داشتن زمین که مادرانه در آغوش و بر دامانش می پرورد و می رویاند. امروز مجالی است برای ارج نهادن وجود نازنین مادر.
مادر بزرگ قدر نهادن وجودت در واژه و کلام نگنجد و من و هیچ کدام از نوه ها و فرزندانت از عهده بهای گران و سنگین عمر و جوانی ات بر نمی آییم و به اندازه هر چه اندوخته از وجود تو داریم بدهکار مهر و عشقت هستیم.
امروز اسفندگان است و من به یاد همان سرای تنهایی افتادم که چندی پیش راه به آنجا برده بودم، حتما مادران و مادربزرگ هایی هستند که در سرای تنهایی خویش به راهی نشسته اند و چشم به دری دوخته اند تا به سلامی و سپاسی گشوده شود.
و هستند بسیار آنانی که این روز و همه روز دیگر به گاه دلتنگی و تنهایی، فقط به مرور خاطرات وجود مادر دلگرمند.
بخواهیم شادی روان همه مادران را و بخواهیم تندرستی و عاقبت بخیری همه مادران را و بخواهیم که بیشتر وجودشان را و معنی حضورشان را دریابیم و اگر در این روزگار پر هیاهو کسی پرسید چه خبر، یادمان نرود که خبر دادن از سلامتی را دست کم نگیریم و فراموش نکنیم
اما مادربزرگ، قصه من به سر رسید و این قصه گو جشن اسفندگان باز هم به دیدن مادر بزرگش نرسید.

موسیقی در دوره صفویان (بخش پایانی)

توریا

آنچنان که گفته شد در این دوران موسیقی باز به گوشه خانه ها و پستوها رفت و از بیم ارتداد، پنهانی سینه به سینه حفظ می شد. چنان در این دوران بر این هنر مظلوم، بی مهری رفت که تا به حال تاریخ ما حتی در یورش تازیان نیز چنین ندیده بود. تقریبا هیچ رساله و مقاله ای درباره موسیقی این دوران به چشم نمی خورد و برای یافتن مقاله و یا مبحثی در این باره باید به سفرنامه هایی از شاردن و کمپفر مراجعه کرد که از سیاحانی هستند که در آن دوره به ایران سفر کرده بودند.
موسیقی ایران در دوران صفویه بیشترین ضربه را خورد، اما شکل مذهبی آن در قالب تعزیه و نمایش‌های دراماتیک و نیز توسط نوازندگان و شاعران دوره گرد تداوم یافت. بعد از شاه طهماسب، گویی در دربار صفویه طرب و عیش و نوش پنهانی رونق می یابد و گاه آثاری برجا مانده از علایق شاهان صفویه در مورد شاهان می شنویم.
گویی شاه عباس در اصفهان کمی نرمتر با موسیقی برخورد داشت. قهوه خانه هایی که در آن مطربان آواز می خواندند و گاه ابیات شاهنامه با تحریر های ویژه خود خوانده می شد. در پل خواجوی اصفهان به معماری جالبی که روی صوت و آواز ها بنا شده بر می خوریم. شیارهای این پل می تواند صدای آدمی را از پایه ای به پایه دیگر انتقال دهد و در زیر تاق های این پل خواندن، صدا را بازتر و با ارتعاش ویژه ای نمایان می کند. در ضلع جنوبی پل اتاقی هست که بنا بر معماری خاص آن صدای خوانندگانی که در زیر پل می خوانند به صورت جالبی به آن اتاق انتقال پیدا می کند. و گویند آوازخوانانی خوش صدا در زیر پل می خواندند و گاه شاه عباس در بالای پل به آواز آنان گوش می سپرد. اما هنوز ساز قدرت عرض اندام نداشت و کمتر به گوش می آمد. در دوره‌ای که اهل موسیقی مطرود بودند و موسیقی خلاف شرع شمرده می‌شد و از رونق و اعتبار افتاده بود، برپا داشتن مراسم عزاداری همچون دسته‌گردانی، روضه‌خوانی، نوحه‌سرایی و سینه زنی جلوه‌گاه الحان و نغمه های موسیقی شد و شعر و موسیقی در این مراسم نقش مؤثری داشت. ظهور

خوانندگانی با نام روضه خوان که داشتن صدای خوش و دانستن دقایق فنی خوانندگی سبب رونق کارشان بود، در رواج خوانندگی و حفظ الحان و نغمه‌های ملی تأثیر بسزایی داشت و این فن را تا حدود زیادی از دستبرد حوادث و فراموشی نجات داد. برپایی مجالس روضه، دسته‌گردانی، نوحه‌خوانی و سینه زنی که در تمام دوره صفویه رواج داشت، از زمان شاه‌عباس گسترش یافت و عمومیت پیدا کرد. در نتیجه تعلیم و تعلّم فن خوانندگی میان خوانندگان منبری و نوحه‌خوان‌ها رونق گرفت و دامنه آن به دوره‌های پس از صفویه و عصر قاجاریه نیز کشیده شد.
باری گویی ایرانی هرگاه زورش به تحجر نرسد فنونی تازه در آستین دارد. قانع کردن حاکمان متعصب به این مطلب که می توان موسیقی را در قالب ذکر مصیبت و روضه نیز خواند، شاید راهی بود برای حفظ موسیقی و از بین نرفتن کامل آن! نواهایی مثلا در دستگاه نوا و یا شور و دشتی که حزن خاص خود را دارند، می توانست هم موسیقی را از نابودی کامل حفظ کند و هم نظر حاکمان شرع را جلب...!

تاریخچه موسیقی

داستان خورشیدبانو(۲۶)

فرانک مهربانی

خواندیم که :
سهراب برای مادرش غمگین بود ولی آن زن با کهولت سنش به نظر می آمد راه چاره ای جز کنار آمدن با سکته ای که کرده، نداشته باشد. اما مروارید بیچاره به چه حالی است! سهراب نتوانسته بود بیش از چند کلمه با او صحبت کند و زن بیچاره از حال رفته بود.
صبح روز بعد جاده برای سهراب تمام نشدنی بود. هوای گرفته که گاهی باران و در جایی برف می بارید. اتوبوس کهنه و قدیمی چندی ایستاد و دوباره با هر سختی به راهش ادامه داد، اما سهراب در عالم خودش بود، گرفته و نا امید.
صداهایی شنید، به مقصد رسیده بودند و همه داشتند پیاده می شدند. سهراب وقتی از پله های اتوبوس پایین آمد خوب می دانست که روز سختی در پیش دارد و افسوس خوردن برای کارهای گذشته خیلی دیر است. خورشیدبانو همه راه را فکر کرد که چگونه موضوع باردار شدنش را به خداداد بگوید. از او قول گرفته بود که ظهر بیاید دنبالش، لباسش را پوشید و آرام پشت پنجره اتاق استراحت پرستاران، انتظار می کشید. به حالت ایستاده این پا و آن پا کرد و هنوز نگاهش به در ورودی بیمارستان بود. مردی در حیاط بیمارستان ایستاده بود و پشتش به او بود. قد بلند با موهای جو گندمی اما شانه های افتاده. با اصرار به راننده آمبولانس چیزی می گفت. وقتی صحبتش تمام شد، برگشت. آن مرد سهراب بود.

باران تند و ریزی که از صبح شروع شده بود با نزدیک شدن به غروب و سردی هوا تبدیل به برف شده بود.
سهراب زیر بارش برف، در هاله ای از سفیدی با شانه های خمیده و صورتی که معلوم بود بسیار غمگین است، داشت به پنجره ای که خورشیدبانو پشت آن نشسته بود نگاه می کرد، اما معلوم بود که چیزی نمی‌بیند.
خورشیدبانو بلند شد و از گوشه پنجره او را نگریست اما هیچ تغییری در حرکات او ندید. بعد هم مردی آمد و با هم سوار آمبولانس شدند. آن مرد را می شناخت، در بخش پرستاری کار می کرد. آمبولانس رفت و چند دقیقه فکر خورشیدبانو را مشغول کرد اما او خوب می دانست که زندگی دیگری دارد، زندگی که مربوط به خودش است، همانطور که سهراب زندگی خودش را داشت.
در دلش گفت: خداداد نیامد....
پالتو پوشید و چترش را برداشت و آهسته حیاط بیمارستان را به طرف در طی کرد. یادش آمد که درخانه نبات ندارند، پس راهش را کج کرد که برای خرید برود صدای کسی آمد، صدا آشنا بود، رویش را برگرداند، شوهرش، خداداد داشت به طرف او می دوید.
وقتی دستش را زیر بازوی شوهرش گرفت و هر دو زیر یک چتر شروع به رفتن کردند، احساس کرد چقدر تنهایی غم انگیز است. آیا خداداد هم همین فکر را می کرد؟
خورشیدبانو سرش را به گوش خداداد نزدیک کرد و آهسته گفت:
-دلت می خواست یک دختر کوچک در بغل داشتی؟
خداداد اول متوجه نشد اما وقتی خوب حرف های خورشیدبانو را تجزیه و تحلیل کرد ایستاد.
خورشیدبانو لبخند زد و گفت:
-چی شد؟ وایستادی؟
خداداد از زیر چتر خورشیدبانو کنار رفت و به دیوار تکیه داد. همسرش را می شناخت. پشت این حرف موضوعی است و یادش آمد که صبح موقع رفتن گفته بود حرف مهمی دارد که به او بگوید، پس چشم هایش را به خورشیدبانو دوخت و پرسید:
-خورشیدبانو راستش را بگو، مهمان نا خوانده داریم؟
خورشیدبانو خندید، گوشه صورتش چال افتاد، چشم هایش برق زدند و با سر جواب مثبت داد. بعد هم گفت:
-نکنه می خوای زنت را روی پا توی این سرما نگه داری؟! و به راه افتاد.
چند قدمی که دور شد خداداد با قدم های بلند خودش را به او رساند. خوشحالی و ناراحتی اش معلوم نبود اما خورشیدبانو وقتی نگاهش کرد غمگین نبود، پس به او گفت:
-می خواستم اول به تو بگم و بعد مادر و خواهرت بدونن.
خداداد شانه ها را بالا انداخت و گفت:
-یعنی بگو می خوای من به اونا بگم. باشه اما از اول به تو بگم بدونی که مادرم دلش نوه پسر می خواد؟!
خورشیدبانو سرش را پایین انداخت، او برایش فرقی نمی کرد ولی در ضمیر نا خودآگاهش اگر می توانست برای یک نفر درددل کند، با سختی هایی که خودش کشیده بود، او هم ترجیح می داد فرزندش پسر باشد تا شاید زندگی برایش آسان تر شود.
زیر لب گفت: تا خدا چی بخواد.

▲▼▲▼▲▼

دکان نبات فروشی که آجیل و شیرینی و چیزهای خوشمزه زیاد داشت، خیلی شلوغ بود. مخصوصاً مشتری ها برای زولبیا صف کشیده بودند.
بوی عطر زولبیا خورشیدبانو را سر حال آورد، دلش خواست، جلوی دکان ایستاد و به شوهرش گفت:
-نبات نداریم، برو نبات پرده خوب بخر و چند تا دونه هم زولبیا. این مغازه جنس هاش خیلی خوبه.
خداداد دست در جیبش کرد، پول نداشت و رویش نشد که به خورشیدبانو بگوید، پس خانه را بهانه کرد.
-توی خونه همه منتظرم هستن. کمکت کنم تو خودت بگیر و بیا من هم می رم!
خورشیدبانو شوهرش را نگاه کرد. شاید در خیال از او بیشتر توقع داشت. خداداد حتی نماند که او خرید کند یا پول آن را بدهد. شانه هایش را بالا انداخت و چون در خانه نبات نداشتند، می بایست می خرید، البته با چند دانه زولبیا.
سه عدد زولبیا خرید. داغ داغ روی کاغذ روغنی در یک دستش و در دست دیگرش کیف و جعبه نبات تازه، چتر هم داشت. جلوی مغازه زیر سایبان ایستاد جعبه نبات و چتر را روی آجیل های جلوی مغازه گذاشت. اول یک زولبیا را تند تند خورد، خیلی به دهانش مزه کرد. با خودش فکر کرد که دو تای دیگر تا به خانه برسد هم سرد می شود و هم دستش بند می شود، تازه چطور تعارف چه کسی بکند! پس همه را خورد. جعبه و کیفش را برداشت، چترش را باز کرد و به طرف خانه راه افتاد. راه نسبتا طولانی بود یک کوچه عمودی و بعد که به تیر چراغ برق می رسید یک کوچه افقی.
وسط کوچه از برف و باران خیس و گل و شل شده بود. برف داشت کمتر می آمد، به طرف کوچه افقی که پیچید، در یکی از خانه هایی که از جلویش می رفت باز شد و زن میانسالی از میان در صدایش کرد:
- نام شوهرت خداداد است؟
خورشیدبانو ایستاد، زن داشت او را برانداز می کرد، جواب داد:
-بله خانم! و سکوت کرد تا حرفی بشنود. زن چیزی نگفت، پر مکنایش را جمع کرد و آمد در را ببندد اما انگار پشیمان شد و گفت:
می خواستم چیزی ازت بپرسم اما باشه بعد و حرف را عوض کرد:
-امشب شما خونتون مهمونی دارید؟
-بله! شما هم بفرمایید.
زن پوزخندی زد و بی تعارف در را بست.
خورشیدبانو تعجب کرد اما نه خیلی زیاد چون از این زنها که می پرسند کی هستی و کجا زندگی می کنی زیاد دیده بود، برای همین سوال و پرسش آن زن که نامش تهمینه بود هم برایش بی اهمیت بود ولی نمی دانست که همین شاید بتواند مشکل بزرگی را برای زندگیش پیش بیاورد.
در خانه را که باز کرد، بوی خوش شوربا می آمد. زن های روستا گوشت گوسفند را نمک می پاشیدند و در سیخ های چوبی از سقف آویزان و خشک می کردند تا فاسد نشود و در زمستان برای پختن آبگوشت یک یا چند تکه گوشت (نمک سود) شده را استفاده می کردند که در دیگ سنگی روی اجاق ذغالی خیلی خوشمزه می شد.
خورشیدبانو خسته و گرسنه با بوی آبگوشت تازه، دوید تا کمک کند و هر چه زودتر سفره چیده شود.
پاکت نبات را در اتاق خودش روی تاقچه گذاشت و لباسی ساده با مکنای سبک و راحت پوشید.
سر سفره برای همه یک کاسه شوربا ریخت و برای خودش هم کمی نان برشته در آن ریخت. خیلی دلش می خواست اول کمی آبش را سر بکشد تا گرم شود اما دید که همه مشغول خوردن شدند بعدش هم گوشت کوبیده می خواستند. مشغول پاک کردن گوشت از استخوان شد که خداداد دیگ و گوشت کوب را از دستش گرفت تا کمک کند و گفت:
-من شوربا خوردم، دیگ را بده من بکوبم. خودت شروع کن به خوردن.
مادر شوهرش هم با سر تایید کرد. خورشیدبانو زیر چشمی دید که خواهر شوهرش هم پوزخند می زند ولی او در آن لحظه نمی توانست فکر کند، ترجیح داد اول آبگوشت را بخورد. کمی که حالش جا آمد و گوشت کوبیده را تعارف کردند مادر شوهرش سرش را بلند کرد و آرام گفت:
-خوب عروس خانم مبارکه!
کیان وسط حرفش دوید و پرسید: چند ماهته؟

▲▼▲▼▲▼

در خانه مادرشوهرش یا به تعریفی خانه شوهرش! هیچ اتفاق خاصی نیفتاده و همه چیز در روزمرگی پیش می رفت. اما دغدغه خورشیدبانو چیز دیگری بود. او به آینده فرزندش فکر می کرد که در جای بهتری زندگی کند. در خانه ای گرم با خودش و شوهرش. نه اینکه از فامیل شوهرش جدا شود و رابطه ها را قطع کند بلکه هر چه فکر می کرد به اهمیت زندگی فرزندش در یک خانه با پدر و مادر بیشتر پی می برد، آخر او جای بهتری خانه داشت. حتی حاضر بود بدون هیچ منتی در آنجا با خداداد زندگی کند.
نمی دانست چطور از اینجا سر در آورده. به خاطر آورد روزی را که پروین با اصرار خواسته بود او نرود. اما دیگر فکر گذشته فایده ای نداشت و باید هر چه زودتر تصمیم می گرفت. اما چگونه ؟
خداداد از موقع مهر ایزد که رفته بود دیگر نیامده بود، فقط با چند نفر از اهالی که گاهی به شهر می رفتند، پیغام می فرستاد و احوالپرسی می کرد. شوهرش گفته بود که سال آینده کارخانه را رها می کند و به روستا می آید که کشاورزی کند. خورشیدبانو در این شرایط نمی دانست چه کند و تصمیم درست کدام است ؟
یکی از روزهای اسفند ماه، نزدیک غروب از کشیک بیمارستان بر می گشت. پالتوی گشادی به تن داشت. صورتش کمی پف کرده و پاهایش درد می کردند. سر کوچه که رسید ایستاد تا خستگی رفع کند. داشت به دوستش پروین فکر می کرد. خیلی وقت شده که از او بی خبر بود، فقط چند بار پروین پیغام فرستاده بود و خورشیدبانو هر موقع فامیل پروین را می دید می گفت اگر پیش او می روند سلام برسانند و احوالپرسی کنند.
هنوز تصمیم نگرفته بود، ولی داشت فکر می کرد حتی برای چند روز هم شده مرخصی بگیرد و به دیدار پروین همسایه و دوستش برود، شاید او بتواند کمک و همفکری کند و راه حلی پیدا شود.
نزدیک در خانه رسید، روی سکو کنار در خانه نشست. پاهایش را بالا گرفت تا درد آن کمتر شود. به افق نگاه کرد، غروب قشنگی بود اما باد سردی می آمد. شال گردن را به دور خودش پیچید، با وجودی که دلش می خواست تا موقع شب بماند ولی ترجیح داد به درون خانه برود و از سرما دور بماند. در حالی که نگاهش به سمت غروب بود بلند شد و رویش را به طرف در چرخاند که دستی بازویش را گرفت. خورشیدبانو هول کرد، دستش را روی قلبش گذاشت و برگشت. خانمی انگشت روی بینی گذاشته بود که سکوت کند. خورشیدبانو هیچ نگفت و آن زن را نگاه کرد و بعد فکر کرد که او را قبلا دیده، آه بله !!
یادش آمد که او همان خانم میانسالی است که روز آخر مهر ایزد می خواست به او چیزی بگوید اما منصرف شده بود. او تهمینه بود.

عروسی انجمن ها

کودک نفهم

ما به یزد رفته می باشیم . این دفعه مث اون دفعه که ما یزد رفته می باشیم، نمی باشد. بابایم می گوید این دفعه در یزد خیلی خبرها می باشد و همه دوستانش در یزد منتظر او می باشند. من خیلی خوشحال می باشم که بابایم این همه طرفدار در یزد داشته می باشد. این دفعه حتی دیگر ما با اتوبوس به یزد رفته نمی باشیم. بابایم می گوید ما در یزد می بایست به عروسی برویم در نتیجه لازم می باشد تا با ماشین به آنجا برویم. وای خدای من. فکر کن هم سوار پی کی بشوی هم به عروسی بروی. عجب شبی خواهد شد. من می دانم حسابی بدبخت خواهیم شد.

بابایم می گوید عروسی در یزد از صب تا شب می باشد. اه اه اه . اصلا این عروسی چی می باشد که این دفعه قرار می باشد از صب تا شب هم باشد. بابایم می گوید عروس ودوماد این عروسی خیلی خوشبخت می باشند که از صب عروسی گرفته شده می باشند. وقتی به یزد رسیده می باشیم بابایم مستقیم به سمت سالن عروسی رفته می باشد. برای من خیلی عجیب می باشد. این چه جور عروسی می باشد که صبونه هم داده می باشند. نون و پنیر و مربا و عدسی و یک مشته چایی. وای چقدر عروسی در یزد متفاوت می باشد. اه اه اه باز این آقا نماینده هم سروکله اش پیدا شده می باشد. فقط تو عروسی، آقا نماینده حضور نمی داشت که یهویی اینجا هم سر در آورده می باشد. من مانده می باشم این آقا نماینده خونه و زندگی نمی دارد. اصلا معلوم نیست این آقا نماینده یکی می باشد یا چند تا می باشد. صب می بینی تهرون در مهد کودک می باشد، بعدش ظهر می بینی در همایش اله آباد می باشد، یهویی شب می بینی رفته می باشد به دبستان گیو.

بعد از کف کردن من بخاطر دیدن آقا نماینده وخوردن صبونه دو لپی توسط مهمانان ما به سالن بالایی رفته می باشیم . عجب عروسی عجیبی می باشد . یک مشته صندلی چیده می باشند و همه مهمانان پشت میز روی صندلی نشسته می باشند. من نمی دانم چرا این عروسی آهنگ نمی دارد که مهمانان یهویی شلنگ تخته از خودشون در کنند. اصلا عروسی بدون شلنگ تخته معنی نمی دارد. بابایم می گوید : الان شلنگ تخته ها شروع می شود.

اول عروسی یک آقا موبدی اوستا خوانده می باشد من هم می ایستم و همراه با بقیه به اوستا گوش می دهم بعدش یک آقایی می گوید به عروسی انجمن ها خوش آمده می باشید بعدش این آقا نماینده می خواهد حرف بزند . من مانده می باشم چرا او نمی رود گل بچیند و زودی شروع به حرف زدن می کند. اصلا بلد نمی باشد عروس ودوماد بازی در بیاورد. بعدش یک آقایی می گوید: جوب قاسم آباد خیلی آب نمی داشت در نتیجه ما درستش کردیم الان دیگر آب می دارد. یکی دیگر یهویی می گوید: یعنی چی؟ جوب قاسم آباد آثار باستانی می باشد .من خودم بارها جورابهایم را در آن شسته می باشم و از آن خاطره می دارم. همین جوری همه شروع می کنند به حرف زدن که می گویند: بریم سراغ درخت پیرسبز.

یک آقا پسر جوون می گوید که درخت پیرسبز چون خشک شده می باشد و ممکن می باشد که شکسته باشد باید تعدادی از شاخه هایش بریده شود. یهویی باز یکی می گوید : ای بابا حالا که خشک شده می باشد همه اش را بکنید. اون یکی می گوید: این درخت نشانه پیرسبز می باشد و من هروقت به آنجا می روم گریه ام می گیرد که چرا خشک شده؟ باز یکی دیگه می گوید: خشک شدن این درخت بخاطر حضور افراد عجیب غریب می باشد. بازهمه باهم شروع می کنند حرف زدن. من نمی دانم چه دردی می باشد وقتی یک اتفاقی افتاده وتموم شده می باشد همه یادشون می افتد تا در موردش حرف بزنند. قبلش معلوم نیست این آقایون کجا بوده می باشند. باز می گویند بی خیال درخت پیر سبزبشوید. برای عید چه برنامه ای می دارید؟ یکی از کرمان می گوید : ما موزه می داریم ومث هرسال می خواهیم به مهمون ها نشونش بدیم. از یزد هم می گویند ما هم آتشکده را داریم ولی چون خرجش زیاد می باشد بهتر می باشد پول بلیتش را زیاد کنیم. تهرون هم می گوید ما قرار می باشد که آتشکده را کمی مرتب کنیم که بازدیدکننده زیادی داشته باشیم. کلا همه پروژه ها درتهرون با عجله ای در حد تیم ملی در حال انجام می باشد. یک ماه دیگر عید می باشد اینها تازه می گویند قرار می باشد این کارها رو انجام بدهیم احتمالا موقع جام جان باختگان آتشکده تهرون برای پذیرایی مهمانان عید حاضر می باشد. آقا نماینده می گوید : دوستان یک کمی از این کاغذ وخودکارها جلوی دستتان استفاده کنید واین حرفها را یک گوشه ای بنویسید.

این وسط یهویی میوه پخش می شود . کلا مهمانان عروسی را فراموش کرده می باشند و روی بشقاب میوه ها شیرجه می روند. یکی از مهمانان که کنار من نشسته می باشد علاوه بر اینکه میوه خودش را می خورد به بشقاب من هم دست می زند که من با نگاه خشمگینانه حال اورا جا می آورم ولی اصلا انگار نه انگار او خودش را با میوه ها خفه می کند. بابایم می گوید: مواظب باش. اینها می خواهند تورا خراب کنند. من هنوز نمی دانم این چه عروسی می باشد. بعدش وقت ناهار می شود. یهویی یک تعدادی از آدم ها که معلوم نمی باشد تا بحال کجا می باشند وقت ناهار چترشان را باز می کنند و مشغول خوردن می شوند.

بعد از ناهار من کلی خواب آلوده می باشم . بابایم می گوید: خوب نمی باشد در عروسی خواب رفته باشی ولی او دروغ می گوید چون خیلی از مهمان ها نیز با چشم باز خواب می باشند. بعدش در رابطه با کلاس دینی و ورزش نیز صحبت کرده می باشند که من هیچ چیزی از آن فهمیده نمی باشم. احتمالا بقیه مهمانان نیز همین جوری می باشند چون هنوز از کاغذ وخودکارشون استفاده کرده نمی باشند. در آخر عروسی، آقا نماینده از بودجه نویسی گفته می باشد. من نمی دانم بودجه نویسی چه می باشد ؟ بابایم می گوید پسر گلم نگران نباش چون تو این وسط تنها نمی باشی. یواش یواش عروسی تمام شده می باشد .

وای چه عروسی عجیب وغریبی بود. صد رحمت به عروسی های دیگه که عروس و دوماد می دارد. حداقل هرچی نمی دارد آخرش عروس ودوماد همدیگر رو ماچ می کردند تا بقیه خوشحال شوند ولی تو این عروسی ما که نفهمیدیم کی باید کی رو ماچ کرده باشد.

جدول

سهراب باستانی

افقی

۱. مهمترین آتش آیینی در دین همکیشان – نام دختر کوروش
۲. پر حرف – واحد پول قدیمی – سازیست
۳. مسابقات بدمینتون زرتشتیان در این شهر برگزار می شود – بزرگوار – باز نیست
۴. از مصالح – خاک صنعتی – جهانی دیگر – فوری
۵. حرف ندا – کشوری در آسیا – واسطه
۶. آتشی دیگر از آتش های آیینی – کلبه کوچک شکارچیان – کلمه پرسش
۷. سود حرام – دانشمند و داماد اشوزرتشت – شهری در خوزستان
۸. کتابی مقدس – سگ بیمار – پیر و زیارتگاهی در یزد
۹. مهره ای در شطرنج – پادشاهی که ضحاک را به بند کشید – آشکارا
۱۰. درخت زبان گنجشک – از نوشت افزارها – ایزدی مونث که راهنمای مینویان جهان است
۱۱. استانی در کشور – بی مرگ و جاودان – مخفف راه
۱۲. تکرار حرف دوازدهم فارسی – تندی و تیزی – رودی در اروپا – خورشید
۱۳. انتظار کشیدن – پشتیبان –پیدایش آتش را به این پادشاه نسبت داده اند
۱۴. نام یکی از سرداران خسرو پرویز – چپ – شتر بی کوهان
۱۵. جشنی در تابستان – نام خانوادگی پیامبر زرتشتیان

عمودی

۱. نمادی از ایزد خورشید که زمان بامداد را نشان می دهد – فرستاده اهورامزدا
۲. یکی از دختران اشوزرتشت – روح – بالا پوش
۳. ابریشم – ورم چرکین دندان – پنجمین نیروی مینوی تشکیل دهنده انسان
۴. به موقع و مناسب – ابزار – ضمیریست – هواپیمای روسی
۵. سپهبد زرتشتی و برادر گشتاسب – گیاهی راکه باگیاه هوم یکی دانسته اند – رمق آخر
۶. قبول نشده – زین فروش – صداقت
۷. کمانگیر ایرانی – فرشته موکل بر آب – حرف درد و افسوس
۸. شهری در غرب ایران – قومی کهن – همسر داریوش شاه
۹. وسیله فلزی در نجاری – قافله – واحد شمارش احشام
۱۰. بهشت – زنده کردن مردگان در روز قیامت – مدل غربی
۱۱. نیمتنه – پمپ – محتاج آب
۱۲. مجلس بزرگان – حرف تاسف – آسودگی – واحدی در الکتریسیته
۱۳. سال پر باران – حیله گر – بینی
۱۴. جدید – تلاش – هدایت گر
۱۵. ماهی بهاری – جشن باستانی

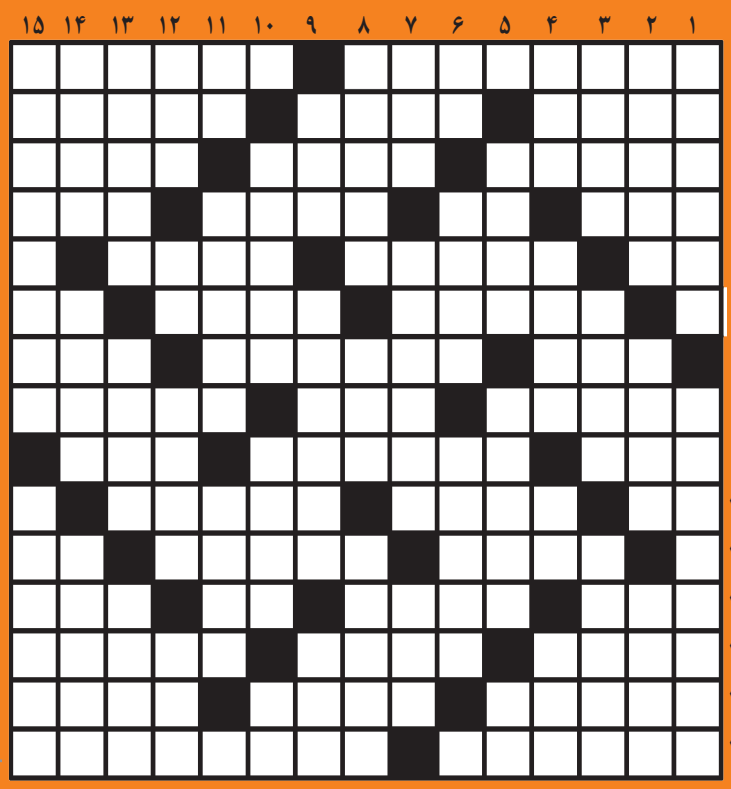

مادران تاریخ ساز

بهرام دمهری

این روزها درباره مادران و زنان سخن بیش از زمان های دیگر است. چنانچه افراد میانه سال و یا کهنسالان به حافظه خود باز گردند و یا به جهان دیده ها سری بزنند، به یاد می آورند که بر مادران و خواهران ما در گذشته نه چندان دور چه رفته است. این در حالی است که در تاریخ پر افتخار ایران زنان به مقام شاهی نیز رسیده اند.

در دهه سی که من هنوز راوی آن هستم، به چشم دیده ام که بر مادر و خواهر خودم و زن های محله مان چه می گذشت. زحمت و دشواری آنها پیش از طلوع آفتاب یا بهتر بگویم کمی پس از سحر شروع می شد که گردهم می آمدند و با آماده کردن نخ برای بافتن پارچه، زحمت طاقت فرسایی می کشیدند. از «چارستون» می گویم، یعنی چرخه و ریسیدن، تا طلوع آفتاب که مردها و بچه ها بیدار می شدند؛ آماده کردن صبحانه نه به گونه امروزی که تنها با باز کردن یخچال و چیدن میز برای صرف انواع خوراکی ها، بلکه با پختن آش شلغم و یا آماده کردن نان که داستان خودش را دارد.

وقتی بوته های خار را می بینم، از آنهایی که در کویر می روید، به یاد زن های رنج دیده ای می افتم که با دست های زحمتکش و ترک خورده خود اجاق خانه را می افروختند، برای روزی نو و قوتی برای بچه ها.

نظافت درون و بیرون خانه تا آنجا که با خانه همسایه مرز مشترک داشت، در شهر پر از گرد و خاک یزد رنجی مضاعف بود. داستان را به درازا نمی کشم فهرست وار بگویم، پخت و پز و بافتن پارچه و تیمار گوسفندان و آوردن آب شستشوی لباس و بچه داری، بخشی از زحمتی بود که هر کدام آنها شاید از عهده یک نفر هم خارج بود.

سال ها بعد وقتی دختران آن روز که زن های با سواد و فرزانه امروزی هستند، پیاده از محلهظظظظ ما به صف می شدند تا به دبیرستان بروند، به یادم می آید صبح خیلی زود حدود پنجاه نفر از دو محله نزدیک به هم هر سه یا چهار نفر پشت سر هم یک لشکری را تشکیل می دادند با روپوش متحدالشکل و حدود ۴۵ دقیقه راه می رفتند تا به مدرسه برسند. هر روز یکی از مادرها آنها را همراهی می کرد. آنها به مدرسه می رفتند و ظهرها ۲ ساعتی در مدرسه می ماندند و مثلاً ناهار می خوردند. بهترین غذای آنها نان تنوری شهری بود که به قیمت ۲ ریال می خریدند و با چه لذتی می خوردند. این لذت را من درک می کنم چون ما پسرها هم در مدرسه مارکار چنین سفره شاهانه ای! داشتیم.

آن روزها علیرغم کارشکنی برخی افراد برای بی سواد نگه داشتن مردم، به خصوص زن ها، گذشت تا امروز که قریب به اتفاق دارای تحصیلات دانشگاهی هستند. این امر یک پیشرفت است، ولی هنوز تا کامل شدن فاصله داریم. هنوز نگاه جامعه و قشری از افراد به زنان همچون ابتدای تاریخ تاریک است. این نگاه من را به یاد یک خاطره می اندازد.

آن روزها در محله ما شخصی زندگی می کرد که به او می گفتند «بهرام بددت»، یعنی بهرام بد دختر، چون وقتی خانمش دختر به دنیا می آورد، غمگین می شد. اگر در محله هم دختری متولد می شد او چند روز گرفته بود. می گفتند پدرش هم چنین فکری داشته، وقتی از صحرا به خانه آمده زن ها برای اینکه سر به سرش بگذارند به او گفتند: قدم نو رسیده مبارک. می گفت: همسرم چه به دنیا آورده؟ می گفتند: دختر. با این کلمه عصبانی می شد و محله را به هم می ریخت.

امروز دیگر شاید چنین طرز تفکری نباشد ولی هنوز بعضی ها به قدرت مدیریت، خلاقیت، نوآوری و اندیشه های بانوان باور ندارند. با اینکه شصت درصد دانشجویان را بانوان تشکیل می دهند. در ادارات و مدیریت های کلان زنان را قبول دارند ولی هنوز اندر خم یک کوچه ایم. اگرچه جامعه زرتشتیان بر اساس آموزه های بزرگ پیام آور آریایی، اشوزرتشت اسپنتمان، تفاوتی بین بانوان و مردان قائل نیست و به عنوان مثال برای تحصیل از نخستین کسانی بوده ایم که به مدرسه و آموزشگاه رفته ایم، ولی در سال های گذشته در این زمینه کم کاری شده. از ابتدای زمان های قابل استناد تا دهه های گذشته، زن ها کمتر صاحب ملک و املاکی بوده اند. گواه من وقف نامه هایی است که تماماً به نام مردان است و در آنها قید شده که بعد از من به فرزند ذکور من برسد و ادامه پیدا کند برای نسل اندر نسل.

اگرچه این حصار تبعیض ترک برداشته ولی هنوز فرو نریخته است چون قوانینی وجود دارد که حق زنان را نادیده گرفته است. در تخصص من نیست که وارد این مقوله شوم ولی چنانچه به دور و بر خود نگاه کنیم می بینیم که حق و حقوق زن ها پایمال می شود و نمی توانند در برخی مواقع حقوق انسانی خود را به دست آورند. البته خیلی از مردان واقعیت های زمانه را درک می کنند و خود را برابر با زنان می دانند و حاضر به همکاری هستند ولی این مهم بر عهده زنان است که با گردهمایی، تحقیق و مطالعه حقوق از دست رفته خود را در جامعه ثابت کنند و بقبولانند که امروز دهه سی و چهل نیست و همه بایستی از حقوق برابر برخوردار باشند. در هر حال درود به مادرانی که با تمام دشواری ها و با ایثار، تاریخ ساز شدند.

متاسفانه تعدادی از شمارگان پارس نامه به دلیل تغییر نشانی و پلاک از طرف پست، برگردانده شده لذا از همه همکیشان گرامی که تغییر پلاک داشته یا محل سکونتشان تغییر کرده و یا به هر دلیلی پارس نامه را دریافت نکرده اند خواهشمندیم نشانی جدید و کامل خود را به پست الکترونیکی: info@parsnameh.ir تلفن: ۸۲۱۰۸۸۱-۰۳۵۱ و یا دورنگار: ۸۲۱۰۸۷۹-۰۳۵۱ اعلام کنند.

پارس نامه
ماهنامه خبری پژوهشی تحلیلی
شماره چهل و چهار - بهمن ۱۳۹۱
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر اسفندیار اختیاری
زیر نظر شورای سر دبیری
صفحه آرا: شادی عبد شریف آبادی
همکاران: همراهان تارنمای برساد
آدرس: یزد - صفائیه - خیابان استاد احمد آرام - کوی استادان - کوچه هنر ۶ - کد پستی: ۸۹۱۵۸۱۷۱۱۳
تلفن: ۸۲۱۰۸۸۱ - ۰۳۵۱
دورنگار: ۸۲۱۰۸۷۹ - ۰۳۵۱ - پیام نگار: ۰۹۳۵۵۴۶۶۴۱۵ -
صندوق پستی: ۸۹۱۹۵/۱۵۴
پست الکترونیکی: info@parsnameh.ir
پارس نامه در ویرایش نوشته ها آزاد است وهمه ی نوشته ها دیدگاه پارس نامه نیست.

مهد کودک و مرکز پیش دبستانی سپند
با امتیاز رسمی و نظارت سازمان بهزیستی کشور

برای سال تحصیلی ۹۲-۹۱ از گروه سنی ۲ تا ۶ سال ثبت نام می نماید

آموزش پیش دبستانی با متد آموزشی پیاژه همراه با واحد کار هفتگی توسط کادر مجرب

برگزاری کلاسهای:

گاتا خوانی ، انگلیسی ، شاهنامه خوانی ، شاهنامه شناسی ، بازیهای هدف دار ، کامپیوتر ، نمایش خلاق ، موسیقی ارف ، نقاشی ، سفال ، ایروبیک ، حرکات موزون ، قصه گویی ،

توسط مربیان متخصص با تحصیلا ت آکادمیک مربوطه و زیر نظر روانشناسان کودک مجرب بصورت رایگان

برگزاری کار گاه فنی ویژه کودکان به منظور رشد خلاقیت ها ، آشنایی با ابزار کار و اصول ایمنی ، تخلیه مثبت انرژی وایجاد زمینه های تئوری و عملی مسائل فنی در کودکان

گردشهای علمی تفریحی توام با آموزشهای عملی منطبق با هدف های واحد کار توسط مربیان متخصص

معاینه پزشکی کودکان توسط پزشکان متخصص : پوست و مو ، داخلی ، ارتوپد ، چشم ، دندانپزشک ، تغذیه ، و روانپزشک (بصورت رایگان و افتخاری)

بهره گیری از نظرات مشاوران و روانشناسان کودک ، مشاوره خانواده و کارشناسان علوم تربیتی

برگزاری کلاسهای آموزشی برای خانواده کودکان

همه اینها را تجربه کنید در محیطی آرام ، شاد و مفرح منطبق بر ارگونومی آموزشی همراه با تسویه و ضد عفونی کننده هوا و محیط داخلی

صبحانه و ناهار گرم با سرویس رفت و برگشت به تمام نقاط تهران
شهریه مطابق با تعرفه دولت
ساعت کار از ۶/۳۰ تا ۵/۳۰ پسین

شماره های تماس : ۸۸۰۲۵۳۱۸ - ۸۸۰۰۸۹۳۹ - ۰۹۱۲۵۷۹۱۰۳۴